

## جشنواره تابستانی ثالث سال دیگر هم برگزار می‌شود

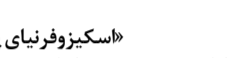
جشنواره تابستانی نشر ثالث که نخستین دوره آن مردادماه سال جاری برگزار شد به دلیل موفقیت در جذب مخاطب و دستیابی به اهداف فرهنگی، سال آینده نیز برپا خواهد شد. از نیمه مردادماه نشر ثالث میزبان جشنواره فرهنگی ۱۵ روزهای بود که در آن کتاب‌ها، محصولات موسیقایی و تولیدات یونسف را با تخفیف ویژه به مراجعه‌کنندگان عرضه می‌کردند.

## یادداشت

نگاهی به کتاب «فانوس پشت پرده‌های خیس» مهستی محبی

### مجموعه‌ای واقفیت‌گریز

یکی از مجموعه داستان‌هایی که در سال اخیر خواندم و از خوانندش لذت بردم، «فانوس پشت پرده‌های بنفش»، نوشته مهستی محبی بود. تصور می‌کنم در این یادداشت کوتاه، تنها می‌توان به‌طور خلاصه و تیتروار به جذابیت‌های اثر پرداخت، در نتیجه‌ای آنچه می‌خوانید یادداشتی سردستی است؛ شاخه به شاخه شدنی گنجشگوار و نوک‌زدن به برخی قابلیت‌های بارز این مجموعه. کار را یک‌شبه خواندم. این اثر فضاهای سوررئالیستی درخشان‌ی دارد. فضاهایی وهمناک و پررزم و راز. پیش از خواندن این مجموعه نیز دو، سه کار از خانم محبی خوانده بودم. دو داستان کوتاه هم در نشریه اینترنتی «جن و پری» از وی نشر منتشر کرده بودیم. در نتیجه با سبک و سیاق نویسنده کم و بیش آشنایی داشتم. به نظرم دغدغه محبی ساختن فضاهای فانتزی است و فراتر از آن، ایجاد اختلال میان مرز واقعیت و خیال. کاری که خوشبختانه نویسنده در این مجموعه به خوبی از عهده‌اش برآمده، چراکه دنیاهایی ساخته است متوهم و پریشان‌حال، که ما آنها را باور کرده‌ایم. جنس زبان و شیوه روایت نیز در یک‌یک داستان‌های این اثر شگردی خوابگونه و جن‌زده دارد.



میترا البانی

### «اسکیزوفرنیای پارانوئید» و «کابوس مشترک

اغلب شخصیت‌های اصلی، کابوس‌های مشترکی دارند. درواقع می‌توان گفت تشخو‌اذهنی‌شان نزدیک به هم است. آنها می‌ترسند. ترس از تنهایی، ترس از عدم ایجاد رابطه، ترس از وانهادگی، و آخرین و مهم‌ترین آن تسلیم از سر ترس است (در ادامه به چند نمونه تسلیم از سر ترس اشاره خواهیم کرد). براین اساس (کابوس‌های مشترک) می‌توان فرض کرد همه راوی‌ها؛ چه در من راوی و چه در سوم شخص محدود به ذهن دچار نوعی «اسکیزوفرنیای پارانوئید»اند؛ یعنی مشغولیت ذهنی‌شان با‌گویی‌ هذیان‌هایی است که خود می‌سازند؛ انسان‌های بیماری که از تصورات موهوم خود رنج می‌برند و مصاه‌هایی را می‌شنوند که وجود خارجی ندارند. لاجرم بلند حرف می‌زنند تا از تنهایی نهراسند و در پی چنین رفتاری فرصت حرف‌زدن را به دیگران نمی‌دهند و خواهی نخواهی مونولوگ جای دیالوگ را می‌گیرد. چنانکه اغلب داستان‌های این مجموعه به عمد یا تصادفی کم‌گفت‌وگویند. در عین حال شخصیت‌های «فانوس پشت پرده‌های بنفش» همواره در فضاهای تبالود و تکه تکه، سرگردانند و دنیایشان بر مدار تشویش و هراس از مرگ می‌چرخد و شاید به‌همین خاطر است که بیشتر شخصیت‌های این مجموعه، برای راهایی از آنچه در ذهن‌شان می‌گذرد از مکانیسم دفاعی تسلیم و مرگ استفاده می‌کنند و البته زود از کرده خود پشیمان می‌شوند. به‌طور نمونه در داستان «حضور»، راوی قرارداد مرگش را امضا می‌کند. او وارد بازی مرگ می‌شود اما به محض خارج شدن از دنیای مانوس و آشنایی اطرافش، گویی پشیمان شده باشد. دنبال راه خروج می‌گردد و از این و آن، نشانی کوچک‌شان را می‌گیرد: «پیرزنی کنار پیاده‌رو پشت دوک نخ‌ریسیش نشسته بود و تند تند بخ می‌رسید. موهایش سپیدسید بود پوستی ضخیم و چروکیده همچون تنه درختی کهنسال داشت. روی سرش خم شدم و پرسیدم: مادرجان یک مغازه نانواپی اینجا بود و یک کوچه که اولش درخت توت بزرگی بود. توی آن کوچه خانه ما بود. شما نمی‌دانید کجا برنش؟» (ص ۴۶ و ۴۷).

#### همزیستی مسالمت‌آمیز

تا آنجا که می‌دانم همزیستی مسالمت‌آمیز بیماران «اسکیزوفرنیای پارانوئید» با دیگر افراد نیز به تعبیری غلبه بر ترس‌شان است. داستان «خانه پدری» از همزیستی مسالمت‌آمیز زندگان با ارواح می‌گوید. راوی پس از سال‌ها دوری، به‌سه‌خانه پدری‌اش بازمی‌گردد تا به‌گفته‌خود، در آنجا به آرامش برسد. از قریب افراد خانواده مردمان. او اسباب و اثاثیه قدیمی را به زیرزمین می‌کشد. در همه اتاق‌ها اسباب نو می‌چیند. در بانچه گل‌مجمدی می‌کارد. اما در یک جرسن خردنی- بیرونی، با اتفاقات تازه‌ای روبه‌رو می‌شود. دست‌هایی نامرئی کتاب‌هایش را می‌برند. کشش و لنگه جو‌رایش ناپدید می‌شود و زندگی را در آن خانه برایش دشوار می‌کند. راوی سعی می‌کند آنچه را که اتفاق می‌افتد یادآوری کند. «... یک روز عصر که داشتم از خانه بیرون می‌رفتم دیدم تمام گل‌های محمدی را چیده‌اند. یک گل روی شاخه‌ها نبود. به خودم وانمود کردم باد آمده است. این‌طور بود که به یک زندگی مسالمت‌آمیز تن دادم...» ص ۵۲. اما ماجرا به همین جا ختم نمی‌شود. راوی به‌خود می‌پویاند که پارانوئا گرفته؛ تا زمانی که میوه جلو چشمش از توی شنباق برداشته می‌شود. با این همه کوتاه می‌آید. حتی وقتی شال حریر ای‌اش را برداشته‌اند و چروکیده و کثیف از زیر جاکفشی پدیداش کرده چیزی نمی‌گوید. اعتراضی نمی‌کند. گویی ارواح دست‌بردار نیستند و می‌خواهند هر جور خود را از اعمال زمین برگردند و وقتی می‌بیند کسی که جایشان را در خانه اشغال کرده و به علامت‌های آنها توجه نمی‌کند و اهمیتی برایشان قابل نیست، دست به توطئه می‌زند: «جانور کوچکی را اجیر کردند کمی بزرگتر از یک گربه. همانطور پشمالو امی‌شکل. شبها از درز در یا پنجره‌ها وارد می‌شود و به متاشامی می‌ایستند.» ص ۵۲. آزار و اذیت تا جایی ادامه دارد که عاقبت زن تسلیم حضور آنها می‌شود. اسباب و اثاثیه داخل زیرزمین را به جای اول بازمی‌گرداند و به شکل اصلی آن می‌چیند: «حالا همه‌شان شاد و رامشیدم. من هم شب‌ها راحت می‌خوابم. شیر آب چکه نمی‌کند. لامپ برق خود به خود روشن و خاموش نمی‌شود. استکان‌ها از ارتفاع سید سقوط نمی‌کنند...» ص ۵۶.

### دو وجه مشترک داستان «خانه پدری» و «گل‌های تاج خروس»

راوی داستان «گل‌های تاج‌خروس» نیز به نظر دچار بیماری «اسکیزوفرنیای پارانوئید» است. او نیز در اطرافش اشکال غیرواقعی می‌بیند. او نیز همچون راوی داستان «خانه پدری» تصور می‌کند جای کس دیگری را در خانه اشغال کرده است. اما این‌بار ارواح جای خود را به دو نور مربع‌شکل سفید می‌دهند. زن گویا در کارخانه‌های می‌کند. او را از خانه‌اش در تهران به شهر کوچکی منتقل می‌کنند. در آپارتمانی که برایش تدارک دیده‌اند ساکن شده است. خانه را رفت و روب کرده و به میل و سلیقه خود آراسته. وقتی همه‌چیز جای خودش را در خانه پیدا کرده و قرار است دمی بیاساید و چای بنوشد، ناگهان وجود غریبه‌ای آرامش را از او می‌گیرد: «...حس می‌کردم کسی توی هال است، درست پشت سرم و حتی سردی انگشتانش را بر شانه‌ام احساس کردم. به آرامی برگشتم و دورتا دورم را به‌دقت نگاه کردم. هیچ‌کس نبود...» ص ۸. زن ادعا می‌کند از روح نمی‌ترسد. ترسو یا خیالاتی نیست. تصادفاً رابطه‌اش با گربه‌ها به‌خصوص گربه‌های سیاه خوب است - که در این باره، معمولاً ترس‌ها به زبان می‌آید- با کشف دو لکه مربع سفید و شش‌گانه، حالش دگرگون می‌شود. بارها سعی می‌کند روی لکه‌ها را به هر ترتیب شده بپوشاند. هم‌زمان با وسط شدن و روی لکه‌ها می‌گذارد. لکه‌ها بالا می‌آیند و روی میز قرار می‌گیرند. ناچار زندگی‌اش در اتاق خوابش خلاصه می‌شود، اما هر جای خانه می‌رود لکه‌ها تعقیبش می‌کنند: «مردم کنش می‌آمد و من مدام خودم را در حال نگاه کردن به ساعت غافلگیری می‌کردم. غرقه‌های ساعت می‌سوزند و تنبل پیش می‌رفتند اما آن دو لکه مشتم سفید ساکن و لجوج سر جایشان، جای خودشان، خانه خودشان ایستاده بودند. و مرا همچون مزاحمی که زلوشان را برهم زده‌ای، می‌نگریستند» ص ۱۰. این بازی ادامه دارد تا زمانی که از طرف کارخانه‌های می‌کند به خانه دیگری منتقل می‌شود. در آنجاست که جای خالی دو لکه مربع سفید را در زندگی‌اش می‌بیند. به‌خانه قبلی باز می‌گردد، «زنانو زدم. به گونه فشردم‌شان. لطیف و نرم بودند. گذاشت‌شان توی کیفم و در حالی که به خانه برمی‌گشتم فکر کردم کجا پهن‌شان کنم» ص ۱۴.

حرف آخر اینکه به‌نظر می‌رسد فانوس پشت... گذشته از نقاط ضعف قابل چشم‌پوشی، مجموعه‌ای است یک‌دست که از پختگی نثر و روانی روایت برخوردار است؛ چیزی که کمتر در آثار داستانی امروز می‌بینیم.



## ادبیات

## شعرهای اوجی درباره شیراز منتشر می‌شود

شعرهای منصور اوجی درباره شیراز به زودی منتشر می‌شود. این مجموعه به نام «از وطن» مجوز انتشار گرفته و توسط انتشارات نگاه به چاپ خواهد رسید. مجموعه یادشده با بیش از ۱۰۰ شعر هم‌راه است که اوجی درباره زادگاهش، شیراز، آنها را سروده است. همچنین چندی پیش، مجموعه شعر «در وقت حضور مرگ» از این شاعر منتشر شد.

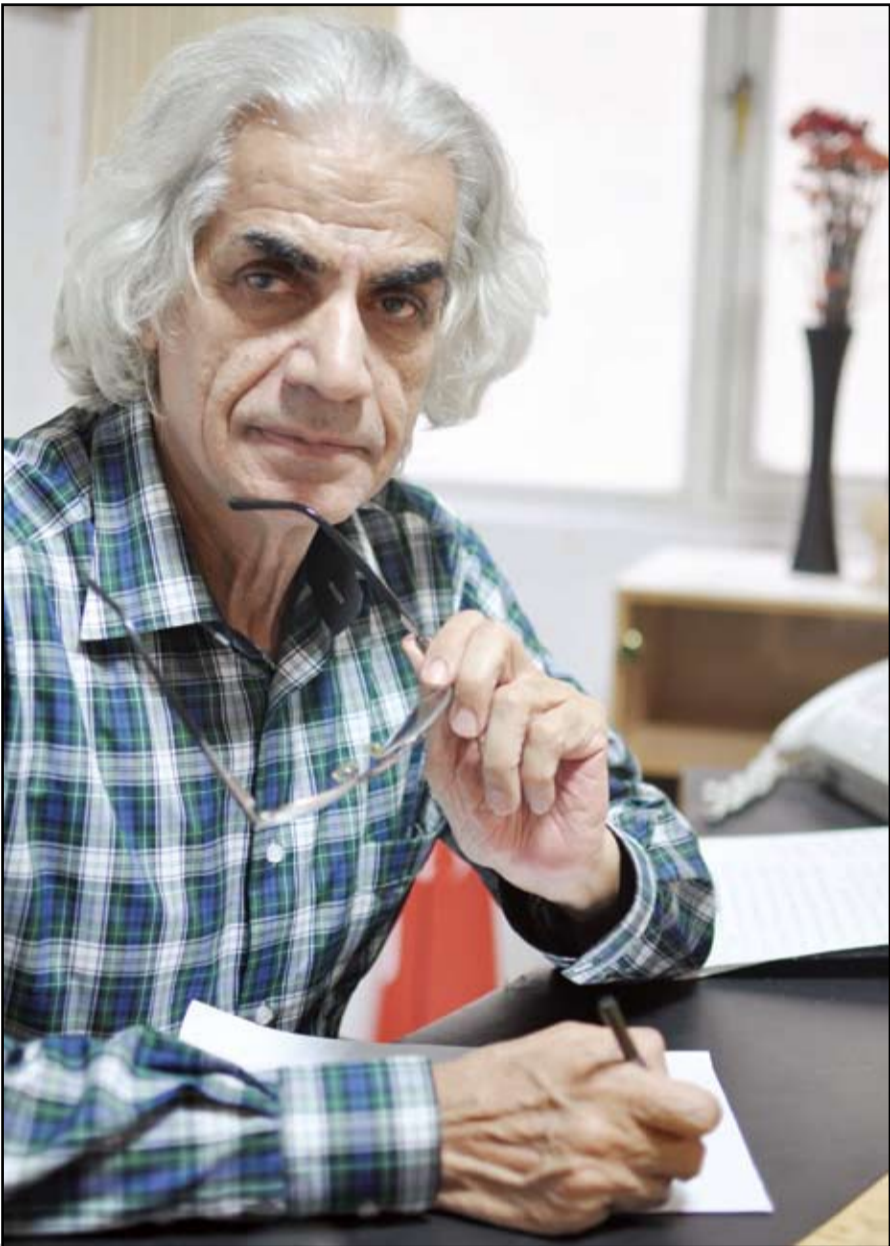
## ۱۰ جلد «یکی بود، یکی نبود» برای چاپ آماده شد

۱۰ کتاب اول از مجموعه ۳۰ جلدی «یکی بود، یکی نبود» با دبیری یوسف علیخانی به مرحله چاپ رسیدند. در این مجموعه ۲۰ متن ادبیات کهن فارسی به قلم ۳۰ نویسنده معاصر بازآفرینی می‌شود که تاکنون، ۱۰ جلد آن برای چاپ آماده شده و به زودی برای دریافت مجوز انتشار ارائه می‌شود.

Art@farheekhtegan.com

## گفت و شنودی با علی باباچاهی

# تصویر مدینه فاضله به‌تاخیر افتاده‌است



سعدی گل‌بیانی – اهورا گودرز

**اولین نکته‌ای که یک خواننده در مواجهه با شعر شما با آن روبه‌رو است، مساله معنا است. پس از پایان شعر احتمالاً یک دریافت معنایی سراسرت در کار نخواهد بود. چرا اینطور است؟**
من فکر می‌کنم در وهله اول باید فرزند زمانه خود بود. پس این اشاره‌ای به گفته یکی از شاعران اروپایی است. برای درک اینکه چطور فرزند زمانه خود باشیم باید توضیح بدهم که مولفه‌های زمانه چیست. گمان من بر این است که اگر تفاوتی در شیوه ارائه معنا در کارهایم هست یا به تعبیری با نوعی معناگریزی در آنها مواجهیم یا از معنای معهود فاصله‌می‌گیریم، یک علت مشخص در کار هست. نکته این است که ما در زمانه دیگری به سر می‌بریم. در زمانه‌ای که ظاهراً می‌گویند خصلتی پست‌مدرن دارد. این پست‌مدرنیته البته زمانی پدید می‌آید که انسان عصر مدرن با عقلانیستی مواجه می‌شود که بخش معطیمی از آن در خدمت آزادی و رفاه نبوده است. عقلانیته که کامکان موجد فاصله‌های طبقاتی است. عقلانیته که در پی رابطه تاریخ‌نبوتی با ایدئولوژی تعریف می‌شود؛ ایدئولوژی‌های فریبکار و البته سرکوبگر. از طرفی همین زمانه که در پی مشخص کردن مولفه‌های آنیم، معطوف به رویدادهای تاریکی مثل فاجعه هیروشیما، آشویتس، داخاو و مسائلی از این جنس است. بنابراین وقتی مولف دچار یک بحران می‌شود مسلماً شعرهای او نیز در برتوی این مسائل با بحران مواجه خواهد بود. بحران در وضعیت، بحران معناها را با خود در پی می‌آورد. این بدان معناست که عقلانیته که وعده رستگاری بشر را می‌داد با دستی کم و بیش خالی باگشته است. توجه کنید که این‌اسارات من بسیار کوتاه و ساده‌سازی شده است. غرض این بود که با گسست و بی‌نظمی در تجربه هنری مواجه بودن، با معناهای نامشخص مواجه بودن، ناظر به همین بحران است. ناظر به دورانی است که مارکس و نیچه و فلاسفه‌ای از این دست درواقع در عقلانیت عقل به دیده شک و تردید می‌نگردن.

**علی باباچاهی شاعر چندین مجموعه شعر و نویسنده تعدادی کتاب انتقادی درباره شعر و شاعری به‌خصوص شعر مدرن ایران است. وی جدا از مقالاتی که در چند دهه اخیر در مطبوعات منتشر کرده است، مسوول بخش شعر چند مجله معتبر ادبی نیز بوده است. قدیمی ترهای شعر، مجله آدینه را هنوز یادشان هست. شعر علی باباچاهی به شهادت خودش و منتقدان از مجموعه «نم‌نم باران» به بعد دیگرگون شک و تردید می‌نگردن.**

### البته اگر دست روی یک چشم‌مان بگذاریم، تجربه بشری فارغ از این بحران همچنان به پیش می‌رود.

**مسائلی از قبیل قدرت، استبداد، فاصله‌های طبقاتی و نامشخص بودن تعریف عدالت در همه ادوار گریبان بشر را گرفته است. اینجا نکته‌ای هست. هنری که با تعریف شما اینقدر بی‌معنای معهود می‌گریزد و آنها را به زیر می‌کشد، چطور تاثیر اجتماعی دارد؟ چقدر به شرایط معین تاریخی وامدار است؟ آیا شما اصلاً به رابطه هنر و جامعه وفادارید؟**

بحث تعیین تاریخی به مقاطع یا دیدگاه‌هایی برمی‌گردد که مطلق بودن‌ها را مدنظر قرار می‌دهد. من بی‌آنکه بخوام وارد مسائل تئوریک شوم و نظر پردازی کنم معتقدم وقتی ایدئولوژی‌ها رنگ می‌یازند، وقتی ایدئولوژی‌ها فریبکاری هم زیر سوال می‌رود، وقتی برعلا می‌شوند که تمام تبعیدها و محاکمه‌ها و اعدام‌ها در زمان حیات استالین به دستور لنین بوده است، دیگر نمی‌توان عینک خوش‌بینی به چشم زد. اینجاست که تصور مدینه فاضله به تاخیر می‌افتد. قدری از این شما چیست؟

با تاسی از دیدگاه ایوبت باید‌بگویم وقتی هنر مدرن به‌سراغ سنت‌های رود، سنت‌ها را دیگرگون می‌کند. حرف من این است که به چالش گرفتن نژاتی که در سنت‌ها وجود دارد تعریف دیگر یا تصور دیگری از امر اجتماعی را پیشنهاد می‌کند. ما موقعی که با مقوله‌های تثبیت‌شده و محورهای از پیش تنظیم‌شده در شعر مدرن خردمان روبه‌رو می‌شویم و آنها را به طنز می‌گیریم، وقتی درد تعریف دیگر یا تصور موجود در این سنت‌ها و مطلق‌ها و ثنویت‌گرایی‌ها را در تجربه زیبایی‌شناسی‌مان به نقد می‌کشیم، تعریف دیگری از امر اجتماعی ارائه کرده‌ایم. وقتی با نسبیت‌گرایی به سراغ همین سنت‌ها می‌رویم-درواقع ماهیت عمل ما تعریف دیگری از امر اجتماعی ارائه کرده است. باید دقت کنیم که در اینجا دیگر امر اجتماعی در چارچوب ادبیات براندازی به شیوه سال‌های ۴۰ و

توده‌ای که مطالبی درباره پوست و افزایش طول عمر را در صفحه زندگی روزنامه‌ها تعقیب می‌کند، چه می‌گوید؟ تجربه چنین آقشاری به مطلق‌ها باور دارد نه به فرورختن آنها. این گروه کثیر از جامعه، شعری را که با بحران معنا دست‌به‌گریبان است پس می‌زند. آن وقت تکلیف امر اجتماعی نو چه می‌شود؟ پلورالیسم پیشنهادی شما امکان دارم در دام نخه‌گرایی‌بافتند...

هنر دارای ژانرهای مختلفی است. هنر مدرن مقتضیات خاصی را در زمانه و نیز نوع نگرش خاصی را به همراه می‌آورد. نباید انتظار داشته باشید که همان‌طور که شعر موضوع محور در مقطع ادبیات براندازی، جنبشی اجتماعی را به همراه می‌آورد، شعری که در وضعیت دیگر و در وضعیت پست‌مدرن سروده می‌شود نیز به همان جنبش‌های اجتماعی نظر داشته باشد. فارغ از تجربه عامه، وضعیت ما ناظر به سرگردانی معناست. ناظر به تعلیق معناست. وضعیت ما ناظر به تعاطل عقل (از دیدگاه مارکس و نیچه و فیلسوفان متأخرتر...) است. البته اینجا باید به نکته دیگری نیز توجه کنیم. وقتی که بحث شعر پست‌مدرن یا مطرح می‌کنیم با این فرض جلو آمده‌ایم که اساساً طرح چنین بحثی مشروعبت دارد. شعر پست‌مدرن به معنای خلج معنا و تعطیل معنا به گونه‌ای که مطرح می‌شود نیست؛ چرا رویدادهای اجتماعی قرار می‌گیرند، از آزادی دفاع می‌کنند. بحث زندان‌ها را مطرح می‌کنند. از حقوق بشری در سطوح بالایی دفاع می‌کنند. کما اینکه ژاک دریدا معتقد است که در هیچ زمانی فقر به گونه‌ای که در عصر ما هست وجود نداشته است. ما با یک وضعیت بین‌المللی جدید روبه‌رویم. پس بحث بازی‌های زبانی، مرگ مولف، پس‌اساختارگرایی و از این دست به معنای نفسی عنصر مقاومت در هنر نیست. ضمن اینکه باید به خاطر داشته باشیم پست‌مدرن‌ها نخه‌گرایی را مردود می‌دانند و توجه به امور حاشیه‌ای را مد نظر قرار می‌دهند، در شعرهای مثل شعر من و به ویژه در کتاب اخیرم «فقط از پریان دریایی رخم نمی‌خورم» امر اجتماعی اگرچه باطناً محور شعرها قرار می‌گیرد، علی‌الظاهر چهره رنگ‌پرینده‌ای دارد؛ یعنی نگارش دیگری از امر اجتماعی در این شعرها ارائه شده است. درواقع ویژگی‌های غیرمفهومی یا غیرارجاعی که از استتلال هستی‌شناسانه برخوردارند مانع از تاکید بر امر اجتماعی هستند. این ویژگی‌ها ناظر به موقعیت‌های ظاهراً تجربه شده است؛ یعنی موقعیت‌هایی که ظاهراً ارجاع بیرونی ندارند اما محوریت‌شان امر اجتماعی است. برای نمونه به این پاره از شعر «این نوع» از کتاب «فقط از پریان دریایی...» دقت کنیم.

خوب است آدم مثل تو/ فرشته زاده/ برود/ خسته که شد از فرشتگی/ برود/ای هستی‌شناسانه بخورد.دندان مانع از تاکید بر امر اجتماعی نیست. این ویژگی‌ها ناظر به موقعیت‌های ظاهراً تجربه شده است؛ یعنی موقعیت‌هایی که ظاهراً ارجاع بیرونی ندارند اما محوریت‌شان امر اجتماعی است. برای نمونه به این پاره از شعر «این نوع» از کتاب «فقط از پریان دریایی...» دقت کنیم.

خوب است آدم مثل تو/ فرشته زاده/ برود/ خسته که شد از فرشتگی/ برود/ای هستی‌شناسانه بخورد.دندان مانع از تاکید بر امر اجتماعی نیست. این ویژگی‌ها ناظر به موقعیت‌های ظاهراً تجربه شده است؛ یعنی موقعیت‌هایی که ظاهراً ارجاع بیرونی ندارند اما محوریت‌شان امر اجتماعی است. برای نمونه به این پاره از شعر «این نوع» از کتاب «فقط از پریان دریایی...» دقت کنیم.

فکر می‌کنیم به جایی رسیده‌ایم که می‌توانیم دری با اتاق مناقشه بسیاری در شعر معاصر باز کنیم. شما می‌گویید فروریختن جزه‌ها، می‌گویید به تعویق افتادن معنا، می‌گویید تعطیل عقل. ما همه این تعاریف می‌توان تا جایی هم‌راه شد. درباره آن توده‌ای که مثلا می‌نشیند سربال فرار از زندان را با ولع می‌بلعد چه باید گفت، درباره

از ویژگی موضوعی داستان ناشی می‌شود و به نظر می‌رسد می‌تواند مثل یک مجموعه دنباله‌دار از آثار دیگری از سیداصفهانی نمود پیدا کند. این نویسنده می‌تواند همینطور جستروانه اما ملایم فقطوقط در نقش یک راوی و تصویرگر صرف عمل کند و دیگر مسائل اجتماعی اطراف خود را نیز به همین شکل پشت آن به اسارت بیشتر دختر پی برد. دختری که حتی روایت زندگی او از خودش آغاز نمی‌شود. با وجود اینکه مستقل و تنها زندگی می‌کند و مدت‌هاست از خانواده‌اش در شهرستان جدا شده و برای ادامه زندگی به تهران آمده اما حتی نویسنده هم او را سر آغاز هیچ روایتی نمی‌داند. اگرچه دختر علت این روایت و این داستان است اما هنوز نتوانسته به عنوان یک موجودیت یگانه و رها مورد استناد قرار بگیرد. این اتفاق شاید ناخواه‌گاه روی داده باشد و نویسنده خود نداند که چرا بازی را به این شکل به دست گرفته. اما هرچه هست

## فرهنگستان

دوره جدید - شماره ۲۶۸
چهارشنبه ۱۷ شهریور ۸۹
۲۸ رمضان ۱۴۳۱
۸ سپتامبر ۲۰۱۰

۷

### لقسه

### مجموعه داستان

### «با شیرینی وارد

### می‌شویم» در راه انتشار

قریسا حاج‌دایی دانش‌آموخته ادبیات زبان انگلیسی است، اما کمتر مترجم و بیشتر داستان‌کوتاه‌نویس است. او از سال‌های دور با مجلات فرهنگی همکاری کرده است و در سال‌های اخیر داستان‌های کوتاهش در هم‌راه با مقالات و نقد و گزارش در روزنامه‌های گاهی بسته و گاهی باز و مجلاتی مانند گلستانه و رودکی منتشر کرده و هنوز هم می‌کند. او تقریباً از ابتدای فعالیت «سایت بیجاچه» از اعضای هیات تحریریه آن بوده و هست. حاج‌دایی این‌روزها منتظر خروج مجموعه داستانش با عنوان «با شیرینی وارد می‌شویم» است که در چاپخانه است و قرار است، به توصیه وزارت ارشاد اسلامی با حذف پنج داستان کوتاه‌اش، به زیور طبع آراسته شود.

### «قصر امین پور

### در این کتاب قایم

### شده» در انتظار مجوز

«قصر امین‌پور در این کتاب قایم شده» کاری است از یعقوب حیدری درباره قیصر، اما با نگاهی متفاوت از آنچه تاکنون درباره او نوشته شده است. حیدری درباره این کتاب می‌گوید: «سعی کرده‌ام در این اثر لحظه‌های والای انسانی قیصر را به صورت زنده و مستند به تصویر بکشم، در عین حال نخواست‌ام از او بت بسازم.» یعقوب حیدری که برای بچه‌ها قلم می‌زد در شورای سردبیری ماهنامه سروش نوجوان با قیصر آشنا شد، این آشنایی به دوستی بدل شد و تا مرگ قیصر ادامه داشت. حیدری در این کتاب با زبانی ساده و صمیمی تجربه لحظه‌هایش با قیصر را تصویر کرده است.یکی از نکات برجسته کتاب این است که فضایی که حیدری خلق کرده، محدود به او و قیصر نیست؛ شاعران و نویسندگانی که می‌شناسیم‌شان و گاه دوست‌شان داریم، می‌آیند و می‌روند؛ احمدرضا حامدی، رضا سیدحسینی، عمران صلاحی و دیگران. حضور این آدم‌ها و حرف‌هایشان با قیصر این کتاب را خواندنی‌تر می‌کند. این کتاب ۱۶۰ صفحه‌ای از سوی انتشارات مروارید در انتظار مجوز است.

### آکادمی گنگور

## اسامی نامزدهای سال ۲۰۱۰ را اعلام کرد

آکادمی جایزه ادبی گنگور فرانسه، با اعلام فهرست اولیه سال ۲۰۱۰ نویسنندگانی چون «میشل هولیک» و «آملی نوتومب» را در این فهرست قرار داد. با اعلام اسامی ۱۴ نویسنده برگزیده سال ۲۰۱۰ برای مرحله اول این رقابت جدی و نفس‌گیر، مارتن مهم‌ترین جایزه ادبی فرانسه کلید خورد. این (۱۷)ایبان، چهره برتر سال ۲۰۱۰ معرفی خواهند شد. به گزارش لوموند، روز دوشنبه این آثار به فهرست اسمال راه یافته‌اند:

«لیوئه آدم» برای «ماتریک منظم»؛ از انتشارات اولیو،«اسیلی الکساکیس» برای «نخستین کلمه»، انتشارات استاک «تیری بین‌اشتینگل» برای «بازگشت به واژه‌های وحشی»، انتشارات فایارد «ویسنست بول» برای «آنتونی و ایزابل»، انتشارات ساین ویسپر «پورجین دسپنته» برای «هچه اخرازمان»، انتشارات گراسه «مارک دوکین» برای «ستاره‌های بی‌خوابی»، انتشارات گالیامر «مانیاس انارد» برای «اینها درباره جنگ‌ها، پادشاهان و قیل‌ها بودند» انتشارات آکشان و قلم سو «میشل هولیک» برای «قشه و قلمرو»، انتشارات دابل دی «میلیس کرانگال» برای «تولد یک پل»، انتشارات ریکالی «پاتریک لاپیر» برای «زندگی کوتاه است و اشتیاق بی‌پایان»، انتشارات بول «فواد لارویی» برای «یک سال در فرانسه»، انتشارات زلایر «امریک نوتومب» برای «میشل «شاتنال توماس» برای «عهد اولمپ» انتشارات تریسهولد «کارین تویل» برای «شش ماه، شش روز» انتشارات گراسه.